

مهرداد فرید، کارگردان فیلم «بی تاب‌ی بیتا»:

نگاه ایده‌آلیستی ندارم



فرانک آرتا

«مهرداد فرید، تاکنون پنج فیلم سینمایی ساخته است. «بی تاب‌ی بیتا» جدید ترین فیلم اوست که در سینماها در حال اکران است. به بهانه این فیلم با این روزنامه‌نگار و فیلمساز گفت‌وگو کردیم.

پیش از اینکه وارد عرصه فیلمسازی شوید، روزنامه‌نگار موفقی در عرصه فرهنگ و هنر بودید. با چه انگیزه‌ای وارد دنیای فیلمسازی شدید؟

به طور کلی از کودکی و نوجوانی تمایل به اثر گذاری در محیط پیرامون خود داشتم. فکر می کردم آدمیزاد قاعدتا باید با جماد، نبات و حیوانات غیرناطق، یک تفاوت‌های داشته باشد. شاید تمایل به معلمی در دوران نوجوانی از همین‌جا در من شکل گرفته بود. یادم می‌آید در همان سال‌های آخر راهنمایی و اوایل دبیرستان بچه‌های هم‌سن‌وسالم را جمع می کردم و به آنها کتاب‌هایی را که خوانده بودم درس می دادم. عجیب این بود که آنها هم داوطلبانه در این جلسات شرکت می کردند. بعد از دیپلم (سال ۶۴) هم برای چند سال در مدارس جنوب شهر معلمی کردم. دروسی مثل ادبیات فارسی، عربی، دینی، قرآن و حتی ورزش را تدریس می کردم.

● **جزو حزب‌اللهی‌های دهه ۶۰ بودید؟**

در آن دوره ما هم مثل تمامی افراد جامعه تحت تاثیر شرایط پیرامون مان بودیم. هیجانات آن دوره اقتضا می‌کرد گرایشات مذهبی و دینی داشته باشیم. البته این گرایش همچنان در من وجود دارد. اما از یک زمانی به بعد احساس کردم ضمن حفظ این گرایش، مرزبندی خودم را با قدرت طلبان مشخص کنم. بعدها متوجه شدم کار کردن در رسانه‌ها، گستره تاثیر گذاری را بسیار افزایش می‌دهد. این بود که تحت تاثیر جریان چپ مذهبی به سمت روزنامه‌ای کشانده شدم که نگاه انتقادی به دولت وقت داشت. من با نخستین شماره روزنامه‌«سلام» در سال ۷۰ کار روزنامه‌نگاری را شروع کردم. بعد از تعطیل شدن «اسلام» در سال ۷۸ به روزنامه‌های «مشارکت» و بعد «نوروز» و… رفتم که آنها هم تعطیل شدند. کم‌کم به این نتیجه رسیدم که روزنامه‌نگاری در این شرایط به بن‌بست خورده و نمی‌توان به معنای واقعی کلمه روزنامه‌نگار بود.

● **یعنی در آن زمان روزنامه‌های خواستند جای خالی احزاب را پر کنند؟**

البته من در سرویس سیاسی فعالیت‌تی نداشتم. بیشتر در صفحات فرهنگی فعال بودم که گرایش‌های سیاسی-فکری در آن خیلی تعیین کننده نبود. بنابراین نگاه ما در آن دوره نسبت به فرهنگ و هنر، فارغ از گرایشات سیاسی بود و بیشتر به دنبال پالایش و نقد جریان‌ات فرهنگی و هنری بودیم.

● **به طور مشخص می‌توانم این نگاه را در مقاله‌ای به قلم شما یادآور شوم.**

آن مقاله تحت عنوان «موربان‌های ضدفرهنگی» در «نقد سینما» چاپ شد. در آن مقاله به تفصیل بیان کردید که به بهانه‌های مختلف نمی‌توان در عرصه فرهنگ و به طور مشخص سینما، به راحتی انگ ضدفرهنگی زد. چرا آن مقاله را نوشتید؟

آن مقاله در جواب نوشته‌ای بود با عنوان «موربان‌های فرهنگی» که در کیهان هوابی به سردبیری آقای «سلیمی نمین» چاپ شده بود. در واقع ایشان این عنوان را به عنوان لقب به ما دوم‌خردای‌ها داده بود.

● **چرا چرا در نهایت روزنامه‌نگاری را رها کردید؟**

در همان دوره به این نکته واقف شدم که روزنامه‌نگاری تاثیر آتی دارد اما چندان ماندگار نیست. هر چند گستره تاثیرش بر جامعه وسیع است اما عمیق نیست. بعد به فکر تغییر رسانه اقدام. سینما رسانه‌ای بود که از سال‌ها پیش از من دلبری کرده بود. به نظر من تاثیر سینما ماندگارتر، عمیق‌تر و فرهنگی‌تر است. بنابراین تاثیر مطبوعات بیشتر در دورانی است که مطالبش چاپ می‌شود و پس از مدت کمی فراموش می‌شود. به خاطر همین، الان تعجب می‌کنم که شما نوشته‌ای از من را در دهه ۷۰ در خاطرات نگت داشته‌اید و به آن اشاره می‌کنید.

● **به نظر اینطور نیست. همان‌قدر که سینما موثر است، فرهنگ مکتوب هم تاثیر گذار است و ماندگاری دارد. حتی خداوند در قرآن به «قلم» قسم یاد کرده است. چرا اینگونه فکر می‌کنید؟**

گستره قلم فراتر از رسانه است. ممکن است از قلم شما «شاهنامه» خلق شود که قرن‌ها باقی بماند. اما عرض من در مورد تفاوت مطبوعات و سینماست نه هراتنجه یا قلم نوشته می‌شود. تاثیر سینما ناگهانی و همراه با یک تکانش بزرگ نیست. تاثیر سینما آرام و ماندگار است و منجر به تحول بزرگ اجتماعی نمی‌شود. اما در روزنامه‌نگاری ممکن است یک موضوع دستمایه انقلابی شود (مثل انقلاب ۵۷). سینما هیچ‌کام نمی‌تواند این کار را کند. اما تاثیر سینما آرام‌تر است و در لایه‌های درونی‌تر تاثیر می‌گذارد. حتی ممکن است به صورت قطره‌چکانی منجر به رفتارهای اجتماعی شود که تا مدت‌ها هم ماندگار باشد. حتی یک گویش یا لیس‌لوشین‌ها را یاد بدهد که تاثيرات آن فرهنگی‌تر است تا سیاسی. به هر حال این طرز تلقی من از این دو رسانه از یک طرف و از طرف دیگر تعطیلی فله‌ای مطبوعات مرا متقاعد کرد که از روزنامه‌نگاری به فیلمسازی تغییر شغل دهم. ضمن آنکه هنوز هم معتقدم ریشه مشکلات جامعه ایرانی بیشتر فرهنگی است تا سیاسی یا اقتصادی. اگر بگویید در جامعه ما دلیل این همه مشکلات به سیاست و افراد سیاسی برمی‌گردد، من قبول نخواهم کرد. افرادی که قدرت را در دست دارند و در رأس هر سیاست هستند، محصول فرهنگی هستند که ما در آن پرورش یافته‌ایم.

● **ورودتان به فیلمسازی گریز شما از دشواری‌های روزنامه‌نگاری بود یا واقعا نگران‌تان به سینما از جنس هنر بود؟**

در تکمیل صحبت قبلی‌ام می‌گویم این تغییرات شغلی من شاید ضمن اینکه تابع شرایط سیاسی و اجتماعی بوده تا حد شرایط سنی من هم بود. در دورای که اهل قیاهو بودیم شاید می‌توانستیم با کار روزنامه‌نگاری تمکین کنیم. روحیه الا ما با سینما آرام می‌شود. یعنی اگر دوباره شرایط فراهم شود و روزنامه‌نگاری کاملا آزاد داشته باشیم بعید می‌دانم به آن حیطه برگردم. به نظر سینما محل بروز مستقیم دغدغه نیست. یعنی کسی که دغدغه اجتماعی دارد برای اینکه به این دغدغه پاسخ دهد نباید در انتخاب رسانه اشتباه کند. سینما ماهیتا متعلق به گرایش داستان گویی است. در سینما اگر بخواهید دغدغه اجتماعی خود را به شکل صمیمی وارد کنید، در واقع دمیومی را در یک مدیوم دیگر وارد می‌کنید که جواب نمی‌دهد. چون ممکن است فیلم و مقاله و شعار تبدیل شود که جای آن در سینما نیست. ممکن است دغدغه‌هایی که ذهن من را مشغول کرده در انتخاب سوزه کم‌کم کند، اما در گویش و ساخت و پرداخت نباید تاثیر بگذارد. چون اگر اینطور شود مدیوم اشتباهی را انتخاب کرده‌ام. مثلا رییس‌جمهوری لایحه دفاع از خانواده را به مجلس ارایه می‌دهد، با این مضمون که برای اختیار کردن همسر دوم نزاری به اطلاع همسر اول نیست. این یک جرعه در ذهن من می‌زند برای اینکه فیلم «زن‌ها شگفت‌انگیزند» را بسازم و با لحن متناسب با سینما یا مردم صحبت کنم. اگر روزنامه‌نگار نبودم شاید این سوزه برای من جذاب نبود.

● **برسیمیم به «بی‌تابی بیتا، انگار در این فیلم در حال تهیه گزارش هستید. هر چند من توقع داشتم که این فیلم نگاه عمیق‌تر اجتماعی داشته باشد. چرا فیلمتان این‌گونه‌است؟**

شما فیلم «مختنه» را هم دیده‌اید؟

بله. به نظر،م آتش بس ۱۲، بود!

از زمانی که فیلمسازی را شروع کرده‌ام هر فیلمم با فیلم قبلی رنگ و لعاب متفاوت‌تری داشته است. معتقدم این قصه‌ها هستند که نحوه ساخته شدنشان را به فیلمساز تحمیل می‌کنند. مثلاً اگر قرار بود فیلم «زن‌ها شگفت‌انگیزند» با سبک و سیاق «بی‌تابی بیتا» ساخته شود عجیب و غریب می‌شد.

● **طبیعی است چون همیشه فرم و محتوا از هم تبعیت می‌کنند.**

کاملا. به نظر من «بی‌تابی بیتا» قصه‌ای داشت که اقتضا می‌کرد روایت داستانی آن همین‌طوری باشد.

● **منظورم کلیت فیلم بود.**

در این قصه زاویه دید، زاویه دید سوم شخص است یعنی همان دوربین که بی‌طرفانه مسایل را نگاه می‌کند. یعنی اجازه ندادم سوم شخص در ذهنیت و خلوت‌ها وارد شود. سوم شخص به عنوان یک شاهد بی‌طرف به قضایا نگاه می‌کند به همین دلیل از تکنیک دوربین روی دست استفاده شده است. اگر شما نگاهتان دلسای کل بود زمانی که این دختر در مطب سرراغ پرونده‌اش می‌رود که بتواند بی‌گناهی خودش را ثابت کند، احتمالا «کالت» می‌زدید داخل اتاق پزشک، که صداهای را از بیرون بشنود. اگر من این کار را می‌کردم زاویه دید قبلم دثای کل می‌شد. اما به خودم این اجازه را ندادم. شاید اگر این کار را می‌کردم تاثیر این سکانس بیشتر می‌شد. ولی چون فکر می‌کردم نگاه سوم شخص وجوه مستندوار فیلم را تقویت می‌کند، پس آن نگاه را ترجیح دادم. چون می‌خواستم لحن فیلم رئالیستی و مستندماند باشد. درست مثل گزارش توصیفی که در مطبوعات نظیرش وجود دارد.

● **می‌خواستید جنبه واقع‌گرایی فیلمتان تقویت شود. اما به نظر می‌رسد همین کارتان فیلم را شخصی‌تر کرده است.**

این فیلم در واقعش از یک نوع سانتالیسم تبعیت می‌کند و نخواست‌به به موضوعات متعدد بپردازد و در عین حال ایجاز در آن به گونه‌ای است که باعث هویتش شده است. به قول معروف «کم گوی و گزیده گوی چون در» اگر قرار بود بر مجموعه‌ای از مشکلات اجتماعی با زاویه‌ای نزدیک‌تر بپردازیم، ممکن بود به وجه داستان‌گویی آن لطمه بزنیم.

از زمانی که فیلمسازی را شروع کرده‌ام هر فیلمم با فیلم قبلی رنگ و لعاب متفاوت‌تری داشته است. معتقدم این قصه‌ها هستند که نحوه ساخته شدنشان را به فیلمساز تحمیل می‌کنند. مثلاً اگر قرار بود فیلم «زن‌ها شگفت‌انگیزند» با سبک و سیاق «بی‌تابی بیتا» ساخته شود عجیب و غریب می‌شد

● **یکی از مشکلات فیلم انتخاب بازیگر است. مثلاً کسی که ۱۵۰ هزار تومان ندارد، اما بپیش‌اش را جراحی کرده است!**

یادمان باشد «بیتا» از طبقه اجتماعی متوسطی است که در این سال‌ها به دلیل فقر اقتصادی به سمت طبقه فرودست میل کرده است. این طبقه حالا اگرچه سفرانش کوچک‌تر شده اما از نظر رفتار و امیال و هوس‌ها همچنان متعلق به طبقه متوسط است. جراحی بینی «اپیدمی» میان زنان این طبقه است. آنها بعضا حاضرند شب گرسنه بخوابند اما هر طوری شده دماغشان را عمل کنند. ضمن اینکه بینی خانم حصارِی جراحی بسیار نامحسوسی داشته که تنها از نظر ریز بین کسی مثل شما مغفول نمانده است! شما اولین کسی هستید که این‌را می‌گویید. در کنار اینها من در انتخاب بازیگر این نقش در مضيقه بودم.

● **چرا؟ چون خودتان تهیه‌کننده نبودند؟**

غیر از بحث تهیه‌کنندگی، در مجموعه بازیگران فعال سینمای ایران بازیگری که شخصیت یک دختر ۱۹،۱۸ ساله داشته باشد و تماشاگر سن کم او را بپذیرد و به لحاظ آناتومی شکندنه به نظر برسد و ترجمه‌رانگیز باشد، پیدا نمی‌کنید. با ایشان در فیلم قبلی تجربه‌ای داشتم که فکر کردم می‌تواند ادامه داشته باشد. به هر حال این نگاه شماسات. به نظر خودم انتخابخ خوب بوده. در خواستم هم از ایشان این بود که بازی سرد و خنثی‌ای داشته باشد که همین‌طور هم شد.

● **شاید ایشان در جایگاه درستی قرار بگیرد، به اصطلاح جواب بدهد. بحث من این است که ظاهر بازیگر با نقش همسان نیست!**

ما دو کاراکتر دختر و پسر در فیلم داریم کسه به لحاظ اقتصادی و فکری با هم هماهنگ نیستند. ضمن اینکه طبقه متوسط که در چند سال اخیر درگیر مشکلات اقتصادی شدند به سمت طبقه فرودست رفتند. یعنی یکی از دلایلی که جنبش ۸۸ جواب نداد این بود که این دو طبقه متوسط و زیر متوسط روبروی هم بودند. چهار سال لازم بود که معضلات اقتصادی طبقه متوسط را در مضيقه قرار دهد و به لحاظ اقتصادی این دو گروه را به هم نزدیک کند. این تفاهم باعث شد که سال ۹۲ جواب بدهد. به همین دلیل در جشنی که در خیابان بعد از انتخابات برگزار شد از هر دو طبقه حضور داشتند.

● **مشکلی که با حوزه هنری داشتید چه بود؟**

حوزه هنری باعث شد که یک سال فیلم اکران نشود.

● **چرا؟**

هیچ وقت توضیح ندادند. من نزدیک به یک سال طول کشید تا به آنها بفهمانم که دچار سوءبرداشت شده‌اند. البته همه می‌دانیم که حوزه هنری به قصد تسویه حساب سیاسی با وزارت ارشاد، این رفتار را با تعدادی از فیلم‌ها داشت که البته ما که در بخش خصوصی هستیم بیش از همه صدمه دیدیم.

● **از فیلم راضی هستید؟**

بله من راضی‌ام. به نظرم به لحاظ ریتم و داستان گویی کسری ندارد و تماشاگران

سینمای ایران

شبکه‌خانگی

«زندگی خصوصی آقا وخانم میم»

از «الف» تا «ی»

پونه شاه‌بیگیان

گاهی وقتی دیدن یک فیلمم را در جشنواره یا سینما از دست می‌دهی دلت می‌سوزد و افسوس را میهمان دلت می‌کند. زندگی خصوصی آقا و خانم میم برای من جزو همین دسته بود. فیلمی که با دیالوگی عاشقانه در ماشین شروع و با دیالوگی خصمانه پایان می‌یابد.

لحظه‌لحظه داستان فیلم آینه‌ای است برای ما.. از جنس زن باشی یا مرد فرقی نمی‌کند. جنست، قضاوتت و اعتماد از دست رفته‌ات را به‌راحتی می‌توانی در تکت‌ک پلان‌ها ببینی. انگار زندگی تکت‌ک ماست این فیلم.. از الف تا ی، فرقی ندارد که نام خانوادگی‌ات با چه حرفی شروع شود. نکته بسیار جالب در فیلم نگرش ما نسبت به دیگری است. انگار تا

وقتی که مرد محور توجه است، زن کاری جز کنترل رفتار و حرکات و تماس‌های لغتی ندارد و برعکس زمانی که زن محور توجه دیگران واقع می‌شود، فشارها سخت‌تر خواهد شد ولی از نوعی دیگر، با سکوت دنیای مردانه با پرشش‌های بی‌دلیل.

دقیقاً همان رفتاری است که همه ما در زندگی مشترکمان ناخوسته یا شاید هم خواسته در پیش می‌گیریم و دست بردار هم نیستیم، تا زمانی که آنقدر زخم می‌زنیم که دیگر نمی‌توانیم جبرانش کنیم. در این فیلم اگر کمی دقیق شوی برداشت جنس مخالفت را به وضوح از خودت خواهی دید. در «تجربیم زنی که

بندرت جواب داده است» فیلم اول ایشان «رقص در غبار» در شرایط امروز ساخته نشد و استقبال آتجانی می‌هم از آن صورت نگرفت. فیلم دوم هم فیلم خوبی بود اما حتی در فروش شکست خورد. در بزنگاه خاصی فیلم «چهارشنبه‌سوری» را با دو سوپرستار ساخت که ناگهان جواب داد. وقتی در این فیلم هدیه تهرانی و حمید فرخ‌نژاد در کنار هم قرار گرفتند، در ذهن مخاطب گل کردند. همه متوجه اصغر فرهادی شدند. بعد کم‌کم از همان‌جا به بعد فرهادی شد یک برند معروف و پرسود. حالا حتی اگر فیلم ضعیفی هم بسازد مخاطب خود را خواهد داشت و باز هم تحسین خواهد شد.

● **البته این یک نگاه غیرمنصفانه است که بگوییم موفقیت فیلم «چهارشنبه سوری» تنها به دلیل برند این دو بازیگر بود. نقش کارگردان را نمی‌شود انکار کرد. تا به حال از فروش فیلم راضی هستید؟**

خیر. شروع اکران با هیجانات انتخابات مصادف شد و بعد هم جشن فوتبال که باعث شد فیلم هفته اول مهجور بماند. خوشبختانه حالا فیلم خوبی مثل «گشتنه» اکران شده که شاید ذوق و شوق سینما رفتن را به ذهن مردم بیندازد و کل فیلم‌ها بهتر دیده شوند.

● **داستان فیلم چگونه شکل گرفت و خانم عزیزانه چه نقشی در نگارش فیلمنامه داشت؟**

این قصه از واقعیتی می‌آید. یک دوست خانوادگی در فرانسه دارم که پزشک است و همان‌جا مطبی دارد. منشی فرانسوی آن مطب از کیف بیماران به صورت رندمی و نامنظم مبالغی را برمی‌داشت. او آنقدر کم پول برمی‌داشت که بیماران متوجهش نمی‌شدند. بالاخره یکی از بیماران سماجت می‌کند و پلیس از طریق دوربین مخفی متوجه قضیه می‌شود. این ماجرا در ذهن من مانده بود که بعد فکر کردم دزدی یک پدیده غیراخلاقی و در عین حال جهان‌شمول است و می‌تواند در همه جا اتفاق بیفتد. این قضیه هم‌زمان شد با کوچک‌شدن سفره مردم در کشور خودمان و اینکه فقر، بزهکاری را به همراه دارد. فکر کردم زمان آن است که این قصه را ابرازیم. کنم و با افزودن داستانک‌هایی به فیلمنامه تبدیلش کنم. قصه را نوشتم و گسترش دادم، اما بدون دیالوگ فقط سیر حوادث و شخصیت‌ها را آوردم. شخصیت اصلی یک دختر خانم بود. فکر کردم در نگارش نهایی از یک نگاه زنانه استفاده کنم. خانم عزیزانه پیش از آن چند فیلمنامه نوشته بود که به نظر من به آنها جلب شده بود. به همین دلیل فکر کردم می‌تواند در پرداخت نهایی هم من کمک کند.

● **شما مانند هستید که فیلم‌های پر فروش بسازید؟**

چرا که نه؟ یا یکه پاییه سینما مخاطب است.

● **پس چرا فرم فیلم شما با سوم شخص روایت می‌شود؟ چرا از روایت‌های کلاسیک استفاده نکردید؟**

من می‌خواهم فیلمم پر مخاطب باشد.. اما سینمای ایران مثل مطبوعات و خیلی چیزهای دیگرش در وضعیت ناهنجاری قرار دارد. یعنی استقبال از یک فیلم بیشتر تابع شرایط بیرون‌متنی است و به خاطر خود فیلم نیست. مخاطب

گاهی از یک فیلم که چندان جذاب هم نیست استقبال زیادی می‌کند و مسایل بیرون‌متنی است که کمک می‌کند فیلم پر مخاطب باشد یا نباشد. الان وضعیت ناهنجار روحی مردم باعث شده که واکنش‌هایشان نسبت به اتفاقات فرهنگی اطرافشان طبیعی نباشد. در نتیجه فکر کردم کار خودم را انجام دهم و فیلمی را به فکر می‌کنم درست‌است بسازم و امیدوار باشم که موقع اکران یک عده آن را تماشا کنند.

● **با این نگاه ریسک نکردید که تهیه‌کننده فیلم خودتان شدید؟**

من شما را یاد «صادق هدایت» می‌اندازم که با حسینی‌قلی‌خان مستعان، پاورقی‌نویس معروف و پدر خانم گلاب آدینه معاصر بود. آقای مستعان هم‌زمان در نشریات مختلف به موازات، پاورقی‌های متعدد می‌نوشت و خیلی هم خواننده داشت. در میهمانی‌ها اگر با صادق هدایت برخورد می‌کردند کسی او را تحویل نمی‌گرفت و اغلب دور مستعان شلوغ بود. اما الان کارهای صادق هدایت جزو آثار ماندگار و مفاخر ادبیات ماست. آن دوره کتاب‌های هدایت تیراژی نداشت. در نتیجه نمی‌توان ارزشگذاری را بر اساس نگاه مردم ستجد. پس بهتر است ما کار خودمان را انجام دهیم. هر چند سینما، صنعت است و نمی‌شود به فروش فکر نکرد.

● **البته من اعتقاد دارم برای نگاه فرهنگی باید ارزش قایل شد. کسی که فرهنگی است می‌تواند یک فیلم سالم بسازد و روی اجتماع تاثیر بگذارد.**

اینجا صادق هدایت و آقای مستعان را مثال زدم. در هالیوود «جیم جارموش» را با «جیمز کامرون» مثال می‌زنم. هر دو خوبند و هنرمندند. اما وقتی جیم جارموش با یک‌هشملیون دلار فیلم می‌سازد با اکران در صد سینما می‌تواند فروش خوبی داشته باشد.

● **چون آنجا شرایط متعادل تری وجود دارد.**

همین‌طور است. امیدوارم با آمدن رییس‌جمهور میانه‌رو و اصلاح‌طلب، معادلات کار در سینما به ماهیت اصلی خود برگردد و بخش خصوصی دوباره با تولید در سینما آشتی کند.

فیلم‌دندان

شیخ الاسلامی:

مستندسازان به گروهبزوهشگران دسترسی ندارند

عصر یکشنبه ۲۶ خرداد دو فیلم مستند «شیرسنگی» و «افسانه آسیابان» در سالن «سینماحقیقت» مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی به نمایش درآمد و سپس با حضور مهوش شیخ‌الاسلامی و محمد عبدی‌زاده (کارگردان)، رامتین شهبازی (منتقد و مدرس سینما) و شهنام صفاجو (مجری – کارشناس) مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

مهوش شیخ‌الاسلامی در توضیح ایده اولیه ساخت مستند شیرسنگی گفت: «زمانی که فیلم مستند «کول فرح» را می‌ساختم متوجه حضور این شیرهای سنگی شدم که به نظرم خیلی جالب بود. بعد از مدتی که مجدداً به محل مراجعه کردم متوجه شدم این آثار در حال از بین رفتن هستند، به طوری که به فاصله دوسال پس از ساخته‌شدن مستند کول‌فرح، بسیاری از این شیرهای سنگی از بین رفتند و از آنجا که فکر می‌کردم ثبت آنها برای حفظ میراث فرهنگی ما بسیار اهمیت دارد، تصمیم به ساخت مستند «شیرسنگی» گرفتم.

رامتین شهبازی، منتقد حاضر در این جلسه نیز ضمن اشاره به مقوله ساخت فرهنگ از دل طبیعت توسط انسان اظهار کرد: «بحث تقابل فرهنگ و طبیعت و اینکه انسان چگونه از جهان پرآشوب طبیعت به فرهنگ دست پیدا می‌کند، نکته‌ای است که همواره در مطالعات فرهنگی مطرح بوده است. مساله‌ای که در فیلم شیرسنگی هم اهمیت دارد این است که انسان این قدرت را دارد که به واسطه نگاه و فکر خود، سنگ را به اثر و فرهنگ تبدیل کند.»

وی سپس با اشاره به مراسم آیینی ابتدای فیلم و تفاوت آن با نیمه دوم اثر ادامه داد: «در مستند شیرسنگی از جایی به بعد، جریان کلی اثر تغییر می‌کند و وارد فضای دیگری می‌شویم و فردی را می‌بینیم که به‌خاطر غم از دست‌دادن فرزند خود، به سنگ‌تراشی روی آورده است؛ اما من همچنان منتظر بودم تا به بُعد فرهنگی و سابقه استفاده از شیرسنگی در مناطقی از کشور اشاره شود که این اتفاق نیفتاد.»

شیخ‌الاسلامی در همین رابطه اظهار کرد: «فکر می‌کنم نشان‌دادن آیین در ابتدای کار بی‌مناسبت با بخش دیگر فیلم نیست، چون در ادامه نشان می‌دهم این مرد به چه دلیل شیرسنگی می‌سازد. این فرد پسر خود را از دست داده که برای او به همان اندازه ارزش دارد که مرگ مردی عزیز یا بزرگ و خوشنام برای دیگران اهمیت دارد؛ چون وقتی فرد بزرگی می‌میرد، برای او شیرسنگی می‌سازند و به نظرم این دو بخش به هم متصل بود.»

شهبازی در ادامه جلسه به معضل پژوهش در اغلب پایان‌نامه‌های دانشجویی و آثار مستند اشاره کرد و گفت: «مقوله پیشینه پژوهش نکته بسیار مهمی است که در این فیلم هم با آن مواجه هستیم؛ کارگردان سعی می‌کند با استفاده از نوشتار ابتدای اثر جای آن خالی نماند، اما به هرحال ذهن مخاطب دچار کمبود و خلأ می‌شود.»

کارگردان در همین رابطه عنوان کرد: «ما هیچ تحقیق و اطلاعات مدونی در این رابطه نداریم و کارگردانان مستند اصولاً دسترسی به گروه پژوهشگران هم ندارند، به همین دلیل ناچاریم خودمان دست به پژوهش می‌کنیم. برای کسب اطلاعات بیشتر حتی با فردی که در در انگلستان درباره شیرسنگی مطالعه می‌کند هم ارتباط برقرار کردیم که سرانجام به تاریخ ۲۰۰ ساله خلق این آثار رسیدیم و در فیلم هم همین تاریخ عنوان شد، در حالی که مردم بومی صحبت‌های متفاوتی ارایه می‌کنند.»



در ادامه این نشست مستند «افسانه آسیابان» ساخته محمد عبدی‌زاده مورد نقد و بررسی قرار گرفت و کارگردان فیلم در بیان دلایل خود برای ساخت این اثر گفت: «دغدغه من به دوران کودکی‌ام بازمی‌گردد که پدرم من را به تماشای آسیاب‌های بادی برد، اما وقتی سال‌ها بعد برای تجدید خاطره به محل رفتم، متأسفانه شاهد بودم کوچک‌ترین اثری از این آسیاب‌ها باقی نمانده است!»

شهبازی در نقد این مستند به تاثیر بالای احساسات نوستالژیک کارگردان اشاره کرد و اظهار کرد: «این درست است که هیچ مستندی مستقل نیست و همواره زاویه دید کارگردان در اثر وجود دارد؛ اما حس نوستالژیک موجود در فیلم، باشنده آشیل آن محسوب می‌شود و کارگردان خود را بسیار بیش از اندازه وارد اثر کرده است، به گونه‌ای که گاهی احساس می‌کردم با یک اثر داستانی روبه‌رو هستم، البته این تنها مشکل فیلم آقای عبدی‌زاده نیست بلکه ما در بسیاری از آثار مستند با چنین مشکلی مواجه هستیم که به ویژه به نوشتن فیلمنامه برای اثر مستند برمی‌گردد.»

وی ادامه داد: «نکته دیگر این است که اصولاً موضوع فیلم مواد زیادی در اختیار کارگردان نمی‌گذارد؛ بنابراین تصاویر مورد نظر خود را به تماشاکر نشان دهد، موضوع این فیلم مانند اثر قبلی که دیدیم بسیار بکر است و همین که کارگردان به ساخت چنین اثری اقدام کرده، ارزش زیادی دارد.» عبدی‌زاده با اشاره به سختی ساخت فیلم مستند و نکاتی که مورد

توجه قرار داده است عنوان کرد: «وقتی شما می‌خواهید درباره آسیاب‌های بادی اثر بسازید، نمی‌توانید بی‌توجه به وضعیت و شرایط بومی، فرهنگی و اجتماعی و همچنین باورهای مردم عمل کنید. محلی که من برای ساخت فیلم به آنجا رفتم روزی چهار بار غله ایران محسوب می‌شده اما امروز دیگر چیزی از آسیاب‌های بادی آنجا باقی نمانده است.»

وی در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه سیردن تصویربرداری و تدوین کار به فردی که همه با نگاه خاص او در کارگردانی آشنا هستند چه تأثیری بر اثر داشته، گفت: «آقای قاسمی هیچ‌گاه در زاویه دید کارگردان و ساخت فیلم دخالت نکرد، ما با یکدیگر بحث‌های زیادی داشتیم اما ایشان در فیلم تنها به عنوان فیلمبردار گروه را همراهی کرد.»

شهبازی در انتها ضمن پاسخ به این سوال که در بحث آثار مستند– داستانی، مرز میان بخش مستند و داستانی اثر و برتری هر یک چگونه تعیین می‌شود اظهار کرد: «در اینگونه آثار ما مستند را کنار داستانی می‌گذاریم که دو مقوله متفاوت هستند، اما منجر به گسترش رابطه با مخاطب می‌شود. در این آثار کارگردان برای گسترش مجرای ارتباطی خود با مخاطب می‌تواند به هر یک از دو بخش از رجحیت بدهد و توجه بیشتر به هر بخش به نظر او بستگی دارد.» در انتهای این نشست، جلسه پرسش‌وپاسخ حاضران با کارگردانان مستندهای «شیرسنگی» و «افسانه آسیابان» برگزار شد. در پایان نیز لوح تقدیر و هدایایی به رسم یادیود از طرف مدیرعامل مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی به کارگردانان و منتقد حاضر در این نشست اهدا شد.